

ارمیا باب 8

1 «در آن زمان استخوانهای پادشاهان، بزرگان یهودا و همچنین استخوانهای کاهنان، انبیا و سایر کسانی که در اورشلیم زندگی می‌کردند، از قبرهایشان بیرون آورده خواهد شد. 2 استخوانها را جمع نمی‌کنند تا دوباره آنها را دفن کنند، بلکه آنها مثل کود روی زمین در برابر خورشید و ماه و ستارگان - خدایان مورد علاقه خود - پهن خواهند شد، خدایانی که می‌پرستیدند و از آنها راهنمایی می‌خواستند. 3 کسانی از این ملت شریر که زنده بمانند، در جاهایی که من آنها را پراکنده می‌کنم زندگی خواهند کرد. ولی آنها مرگ را بر ادامه آن زندگی ترجیح خواهند داد. من، خداوند متعال چنین گفته‌ام.»

گناه و مجازات

4 خداوند به من گفت به قوم چنین بگویم: «آیا وقتی کسی زمین می‌خورد دوباره بلند نمی‌شود؟ اگر کسی راه اشتباه برود، بر نمی‌گردد؟ 5 پس چرا شما ای قوم من، مرا ترک کردید و دیگر برنگشتید؟ شما به بُتهای خود متصل شده‌اید و نمی‌خواهید به نزد من بازگردید. 6 من با دقت گوش دادم، ولی شما حقیقت را نگفتید. هیچ‌یک از شما از شرارت خود پشیمان نیست. حتی یک نفر از شما نپرسیده 'من چه اشتباهی کرده‌ام' مثل اسبی که با سرعت به سوی میدان جنگ می‌رود، هرکس راه خود را دنبال می‌کند. 7 حتی لک‌لکها زمان بازگشت خود را می‌دانند، کبوترها، پرستوها، و مرغهای ماهیخوار همه زمان کوچ خود را می‌دانند اما شما ای قوم من، قوانین مرا نمی‌دانید. 8 چگونه می‌توانید خود را دانا بدانید و بگویند قوانین مرا می‌دانید؟ ببینید، قوانین من به وسیله کاتبان نادرست عوض شده است. 9 خردمندان شما شرمسار و گیج و درمانده‌اند. آنها کلام مرا رد کرده‌اند. این چه حکمتی است که آنها دارند؟ 10 پس من مزارع آنها را به مالکان جدید و زنهایشان را به مردان دیگر خواهم داد. همه، از کوچک و بزرگ کوشش می‌کنند با تقلب و ناراستی پولدار شوند. حتی انبیا و کاهنان هم مردم را فریب می‌دهند. 11 آنها طوری با قوم من رفتار می‌کنند که گویی زخمهای آنها چیزی جز خراشی سطحی نیست. آنها می‌گویند: 'همه‌چیز خوب است.' درحالی‌که هیچ چیز خوب نیست. 12 ای قوم من، آیا از انجام این کارهای نفرت‌انگیز شرم نداشتید؟ نه، شما شرم و حیا نداشتید؛ و اصلاً نمی‌دانید خجالت چیست؟ پس همراه دیگران ساقط خواهید شد. وقتی شما را به مجازات کارهایتان برسانم، دیگر از شما نشانی نخواهد بود. من، خداوند متعال چنین گفته‌ام.

13 «می‌خواستم مثل کسی که محصول خود را جمع می‌کند، قوم خود را جمع کنم؛ اما آنها مثل تاک بی‌انگور، و مثل درخت انجیر بی‌میوه هستند. حتی برگهای آنها هم پژمرده شده‌اند. پس من اجازه دادم تا بیگانگان آن زمین را تصرف کنند.»

14 قوم خدا می‌پرسد: «چرا این چنین ساکت نشسته‌ایم؟ بیایید تا به شهرهایی با دیوارهای مستحکم برویم و در آنجا بمیریم. خداوند خدای ما، ما را به مرگ محکوم کرده است. او به ما زهری داده که باید آن را بنوشیم، چون ما برضد او مرتکب گناه شده‌ایم. 15 ما امید داشتیم زمان صلح و شفا برسد، اما بی‌فایده

بود. به عوض آن وحشت به ما روی آورد. 16 دشمنان ما هم اکنون به شهر دان رسیده‌اند. صدای خروش اسبانشان را می‌شنویم. از صدای شیبه‌ اسبها تمام سرزمین می‌لرزد. دشمنان ما آمده‌اند تا سرزمین ما، شهر ما، ملت ما و همه چیزهای دیگر را از بین ببرند.»

17 خداوند می‌گوید: «مواظب باشید، من مارهای سمی - مارهایی که افسون نمی‌شوند - به میان شما خواهم فرستاد و آنها شما را خواهند گزید.»

اندوه ارمیا برای قوم

18 اندوه من بی‌درمان است

و دل من پر از درد است.

19 گوش دهید، در تمام این سرزمین

صدای گریه قوم من شنیده می‌شود.

آنها می‌پرسند: «آیا دیگر خداوند در صهیون نیست؟»

آیا پادشاه صهیون دیگر در آنجا نیست؟»

خداوند پادشاه آنها، در جواب می‌گوید:

«چرا با پرستش بُتهای خودتان

و با تعظیم در برابر خدایان بی‌ارزش بیگانگان مرا به خشم آوردید؟»

20 مردم با گریه می‌گویند:

«تابستان و فصل برداشت محصول به پایان رسید،

اما ما هنوز خلاص نشده‌ایم.»

21 دل من شکسته،

چون قوم من درهم شکسته است،

من عزادار، سوگوار و ماتم زده‌ام.

22 آیا مرهمی در جلعاد پیدا نمی‌شود؟

و آیا طبیبی در آن نیست؟

پس چرا قوم من درمان نشده است؟